عدم اقامه نماز بر رسول اللّٰه توسط ابوبکر، شاهدی بر اجماعی نبودن خلافت او

من میخواستم مطالب دیگری بگویم، چیزهای دیگری آمد. منظور من این کلمه بود: حضرت در روز هفتم بعد از شهادت پیامبر خدا، این میخ را میکوبند که نظم اسلام به شهادتین است. دیگر ایمان بالمعنی الاخص، «فما بلغت رسالته»، فعلاً به باطن کار میرود. این فتنه است.

شاگرد: روز هفتم چه نکتهای دارد؟

استاد: شروع فتنه سقیفه بود؛ هفت روز از بیعت با ابوبکر گذشته بود. چون میدانید هنوز بدن مبارک حضرت روی زمین بود که با ابوبکر بیعت کردند و همه چیز تمام شد. از سؤالهای خیلی جالب که از اهلسنت میپرسیم و جوابی ندارند، این است: میگوییم شما میگویید مسلمانان به طوع و بهراحتی با ابوبکر بیعت کردند و او خلیفهی پیامبر شد؛ خود شما –ابنکثیر و در دهها کتاب تاریخی اهلسنت هست- میگویید بدن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم سه روز ماند و در مدینه دفن نشد. روز اول، در سقیفه با ابوبکر بیعت کردند و به مسجد آمد و خلیفهی دوم او را به زور بالای منبر برد. در صحیح بخاری هست. بالا نمی رفت. با زور او را گرفت و گفت برو بالا بنشین. خیلی عجیب است. در صحیح بخاری هست. با زور او را بالا کرد و بعد شروع کرد. اینها برای روز اول بود. خودشان میگویند تا سه روز مسلمانان گروه گروه به خانهی پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله میآمدند و بر بدن مبارک آن حضرت نماز میخواندند و میرفتند. این را ابنکثیر در البدایة و النهایة دارد. خُب، سؤال ساده این است: مگر او خلیفه نشده بود؟! مگر به قول شما همه چیز روی اجماع نبود؟! خُب، چرا خلیفه بر بدن پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نماز نخواند؟! یک روایتی، حتی دروغین، ندارید که بگویید او بهعنوان خلیفه ایستاد و بر بدن پیامبر نماز خواند. خیلی جالب است. کسانی که وفات میکردند، اگر ولیّ کار بود ...؛ در عبارت صحیح بخاری آمده است» «الی من ولی الامر» که در عبارت صحیح بخاری آمده بود. ولی خُب نکرد. معلوم بود. ابوبکر دو سال خلافت کرد، یک بار نشد که به او بگویند «امیرالمؤمنین». چرا؟؛ چون قضیهی غدیر معلوم بود، ولی متمشی نمیشد. بعد از اینکه حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله امر کرده بودند به امام علی علیه السلام، امیرالمؤمنین بگویند، دیگر به ابوبکر نمیگفتند. خلیفهی ثانی هم تا مدتی به همین صورت بود. بعد که خوب قدرت گرفت و کمی ذهنیتها محو شد، برای او به کار بردند. من اولین بار در اعلام المنجد دیدم که این چنین دارد: «اول من سمی نفسه امیرالمؤمنین عمر بن خطاب». در الاعلام ببینید. اولین بار در آنجا دیدم. بعد هم در منابع اهلسنت روشن است. یعنی اینطور کاری جلو میرود. هفت روز بعد از شروع این فتنهها حضرت علیه السلام میخوانند: «شهادتان». همین کافی است. منظورم معلوم شد؟

شاگرد: یعنی این خطبه را میگویید هفت روز بعد بوده است.

استاد: بله؛ حضرت علیه السلام در بحبوحه‌ی کار می‌گویند الآن وقت همان حرف پیامبر است. فعلاً همه‌ی شما مسلمان هستید. آن آقا گفته بود صحیح بخاری دروغ است. چون کسی که «یهجر» بگوید، کافر مسلّم است. پس اینها دروغ است. بعد کتاب‌ها را جمع کرده بودند. همین چند سال پیش بود. می‌گفتند قطعاً این دروغ است، چون حکمش کفر است. کفر بیّن زدن کل مسلمانان است، بعد این چطور در آنجا بیاید؟!

شاگرد ۲: اینکه می‌فرمایید شهادت ظاهری است، با سیاق این فقرات بلند بالا می‌سازد؟

استاد: مانعی ندارد. بنده تأکید کردم؛ وقتی ما شهادتان، اسلام و ایمان می‌گوییم، اصلاً کسی باورش می‌شود اسلام یعنی کسی به دروغ بگوید من مسلمان هستم؟! اسلام یعنی اسلام. اما عنصری که برای واقع وضع شده است، وقتی می‌خواهد به بستر اجتماع و نظم اجتماع و حقوق مجتمع بیاید و مطرح شود، رنگ اجرای احکام حقوقی می‌گیرد. ولو واقع موضوعش آن است.

شاگرد ۲: از فرمایش شما برداشت کردم که چون چند روز بعد از شهادت حضرت صلّی اللّه علیه و آله بوده است، این هم در همان فضا است.

استاد: خیر؛ دارند می‌گویند واقع شهادتان این است. اما میخ شهادتان را می‌کوبند. یعنی واقعیت این شهادتان این است، ولی فعلاً در فضایی که حضرت علیه السلام خطبه می‌خوانند، بیش از این نیست. خُب، حالا که بیش از این نیست، پیاده شدنش در جامعه به چه صورت است؟ هر کسی این «شهادتان» را به همان نظم مجتمع دارد، کافی است. بقیه‌ی آن‌ها مفتون می‌شود. مخالفت‌های نص و امثال آن، مفتون می‌شود.

شاگرد: فرمودید می‌خواستم حواشی عروه را بخوانم.

استاد: دوباره یادم رفت بیاورم. انشاءاللّه بمانند برای جلسه‌ی بعد.

امروز بحث‌های مفصلی داشتم. فقط منظورم این نکته بود؛ شاید حضرت در بحبوحه فتنه‌ی سقیفه می‌گویند فعلاً محور ما و شما «شهادتان» است. این مقصود روشنی است. این عرض من بود. اگر در آن منافقشه دارید، از محضرتان استفاده می‌کنم.

بازبینی #2
ایجاد شده 11 فوریه 2024 11:21:02 توسط ... .
به روزرسانی شده 11 فوریه 2024 14:38:50 توسط ... .